دستوری‌شدگی و بسط استعاری

(ص134-117)

مهرداد نغزگوی کهن[1]
دانشیار گروه زبان شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان
محمد راسخ مهند
دانشیار گروه زبان شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

تاریخ دریافت مقاله:90/1/21
تاریخ پذیرش قطعی:91/7/4

چکیده

به کمک فرایند دستوری‌شدگی می‌توان چگونگی تکوین امکانات دستوری زبان را صورت‌بندی کرد و توضیح داد. در دستوری‌شدگی کلمات به امکانات دستوری تبدیل می‌شوند و در عین حال امکانات دستوری که معمولاً قدیمی‌ترند به تدریج از بین می‌روند و با تغییر واژگان دوباره امکانات دستوری جدیدی خلق می‌شود. در واقع این تغییر، یک جریان تقریباً یک‌سویه است که مرتباً تکرار می‌گردد و از این رو مشخصهٔ چرخه‌ای بودن را برای آن قائل شده‌اند. در این مقاله ضمن توضیح دستوری‌شدگی و مشخصه‌های آن به تغییرات معنایی که در دستوری‌شدگی رخ می‌دهد توجه خواهد شد. توجه به معنا در دستوری‌شدگی نقطهٔ تلاقی چندین رویکرد شناختی با مطالعات دستوری‌شدگی محسوب می‌شود. یکی از مهم‌ترین این رویکردها بسط استعاری نام دارد. در این‌جا به توصیف بسط استعاری پرداخته شده و برخی موارد دستوری‌شدگی فارسی بر اساس آن تبیین گردیده است. شواهد ما از زبان فارسی نشان‌دهندهٔ اهمیت بسط استعاری در ایجاد امکانات دستوری است. این بسط تنها در جهت تبدیل معناهای عینی به انتزاعی است؛ بنابراین در بسط استعاری، یک‌سویگی یک قاعدهٔ عام محسوب می‌شود که دست‌کم در زبان فارسی تاکنون استثنائی برای آن مشاهده نشده است.

واژه‌های کلیدی: دستوری‌شدگی، دستوری‌زدایی، بسط استعاری، یک‌سویگی، حرف اضافه زمان و مکان.

[1]. نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: mnkohan@yahoo.com

1- مقدمه

دستوری‌شدگی[1] فرایندی است که طی آن واژۀی واژه‌ای قاموسی نقشی دستوری می‌گیرد یا واحدهای دستوری، دستوری‌تر می‌شوند (کرافت2003: 33). به عبارت دیگر، دستوری‌شدگی حرکت از واژگان به دستور است. در دستوری‌شدگی، همراه با تغییر نقش صرفی یا نحوی واژۀ، معنا و نحوۀ تلفظ آن نیز دست‌خوش تغییر می‌شود. به این ترتیب دستوری‌شدگی باز-تحلیل معنا و صورت واژۀ واژه در زبان است. بسیاری از محققان دستوری‌شدگی را فرایندی یک‌سویه[2]و چرخه‌ای[3] می‌دانند. یک‌سویه به این معنا که واحدهای واژگانی به واحدهای دستوری تبدیل می‌شوند، و روند وارونه این فرایند روی نمی‌دهد. در سال‌های اخیر یک سویه بودن فرایند دستوری-شدگی در *معنای اخیر* زیر سؤال رفته است. به عبارتی مواردی را در زبان‌ها سراغ داریم که امکانات دستوری تبدیل به واژۀ قاموسی شده‌اند یا در واژۀسازی به کار رفته‌اند. این فرایند معکوس دستوری‌زدایی[4] نام دارد. دستوری‌زدایی به صورت پراکنده در زبان‌ها رخ می-دهد و مانند دستوری‌شدگی گرایشی عام نیست (برای بحث در مورد دستوری‌زدایی و موارد عینی آن در زبان فارسی رک. نغزگوی‌کهن 1387 الف). چرخه‌ای هم به این معنا است که واحدی واژگانی وارد زبان می‌شود، به واحدی دستوری تبدیل می‌شود و در نهایت از زبان حذف می‌شود و واحد واژگانی دیگری وارد این چرخه می‌گردد (کرافت،2003: 253). جدول (1) به نقل از کرافت (کرافت2003: 254) به موارد رایج در دستوری‌شدگی در زبان‌های مختلف اشاره دارد:؛

جدول 1. الگوهای دستوری‌شدگی رایج (کرافت2003: 254).

فعل واژگانی > فعل کمکی> وند زمان، وجه یا نمود

فعل>حرف اضافه

حرف اضافه>وند حالت

حرف اضافه> حرف ربط

ضمایر شخصی> ضمایر واژۀ بستی> وند مطابقه

---

[1].grammaticalization
[2].unidirectional
[3].cyclic
[4].degrammaticalization

نشانه جمله اسنادی شده> نشانه تاکید

اسم> طبقه نما

فعل>طبقه نما

ضمیر اشاره> حرف تعریف> نشانه جنس دستوری

ضمیر اشاره یا تعریف> متمم نما یا نشانه موصول

عدد یک>حرف تعریف نامعین

عدد دو و سه> وند مثنی یا جمع

اسم جمع> وند جمع

ضمیر اشاره>فعل ربطی

فعل ایستایی > فعل ربطی

هاپر و تراگو (2003: 7) مراحل زیر را (در الف) به عنوان نمودار مرحله‌ای[1] دستوری‌شدگی نشان داده‌اند:

الف. نمودار مرحله‌ای دستوری‌شدگی

جزء واژگانی آزاد> کلمه نقشی> واژهٔ بست> وند تصریفی(> صفر)

بر طبق این نمودار اجزاء زبانی طی دستوری شدگی مراحل فوق را یکی پس از دیگری با ترتیب نشان داده شده پشت سر می‌گذارند؛ البته در هر مرحله‌ای دستوری‌شدگی می‌تواند متوقف شود. نغزگوی‌کهن (1387 ب) از تمام مراحل دستوری شدن طبق نمودار فوق مثال‌هایی از فارسی آورده است.

اما یکی از مهم‌ترین جنبه‌های دستوری‌شدگی تغییر معنی یا نقش دستوری یک صورت زبانی است. برخی تغییرات معنایی حاصل دستوری‌شدگی را تضعیف معنایی[2] می‌دانند، اما برخی دیگر آن را حاصل چند معنایی[3] می‌دانند (اونز و گرین2006: 317). کرافت (2003: 262) با ارائه مثال‌هایی از انگلیسی و کاربرد واژهٔ that ، چند معنایی و کاربرد آن در دستوری‌شدگی را نشان می‌دهد:

(1) a. Pass me *that* [حرف اشاره]

---
[1].cline
[2].bleaching
[3].bolysemy

b. George snored and she hated *that*. [حرف اشاره ارجاعی]

c. Lily said *that* she'd had enough. [متمم نما]

d. George was the man *that* she loved-. [نشانه موصول]

بر اساس تحلیل کرافت، معنای این کلمه از عبارت اشاری مکانی در جملۀ اول به حیطۀ زبانی در جملۀ دوم کشیده شده است و در جملات سوم و چهارم نیز این واژۀ در حیطۀ زبان به عنوان متمم ساز و ضمیر موصولی عمل می‌کند. بر این اساس، معنی‌شناسان شناختی استدلال می‌کنند که تغییر معنی در دستوری-شدگی لزوماً همراه با تضعیف معنایی نیست، بلکه می‌تواند حاصل تغییر از معنای قاموسی به دستوری یا طرح‌واره‌ای[1] باشد، و در برخی موارد یک واحد، به طور هم‌زمان، دارای معانی قاموسی و دستوری است (یونگرر و اشمید 1996).

در سال‌های اخیر علاوه بر زبان‌شناسان تاریخی و رده‌شناسان، دستوری-شدگی توجه زبان‌شناسان شناختی را نیز به خود جلب کرده است (در مورد زبان‌شناسی شناختی رک. راسخ-مهند 1384، 1386) . (ایوانز و گرین(2006: 713) سه نظریۀ شناختی را معرفی کرده‌اند که به حیطۀ دستوری شدگی مرتبط است، و اگرچه این دیدگاه‌ها دارای تفاوت‌هایی هستند، امّا نقطۀ مشترک آن‌ها این است که دستوری-شدگی ریشه در معنی دارد.

این سه دیدگاه عبارتند از: دیدگاه بسط استعاری[2]، رویکرد انتزاعی-سازی[3]، و دیدگاه استنباط دعوت‌شده[4].

ما در این مقاله، فقط رویکرد بسط استعاری را معرفی می‌کنیم (بخش 2) و در ادامه برخی موارد دستوری-شدگی فارسی را بر اساس این دیدگاه تبیین می‌کنیم (بخش 3). نظریه نظریۀ بسط استعاری از دو دیدگاه دیگر جاافتاده‌تر است و زبان‌شناسان زیادی بر اساس آن دستوری شدگی را مطالعه کرده‌اند (ایوانز و گرین2006)

2- بسط استعاری

---

[1].schematic
[2].metaphorical extension
[3].subjectification
[4].invited inferencing

زبان‌ها برای افزودن به صورت‌هایی واژگانی و صورت‌هایی دستوری ابزار متفاوتی دارند. مثلاً زبان‌ها علاوه بر اشتقاق و ترکیب، از وام-گیری و ابداع نیز برای افزودن به صورت‌هایی واژگانی استفاده می‌کنند. از طرف دیگر، دستوری-شدگی ابزاری است که با آن به تعداد صورت‌هایی دستوری زبان افزوده می‌شود. البته فرایند دستوری-شدگی تدریجی است و در طول زمان اتفاق می‌افتد؛ اما ظهور صورت‌هایی واژگانی سریع‌تر است. (هاینه و دیگران (1991: 28) عنوان می‌کنند که دستوری-شدگی باعث ایجاد صورت‌هایی برای بیان مفاهیم دستوری می‌شود. این مفاهیم، در مقایسه با مفاهیم واژگانی، معمولاً دارای ماهیتی انتزاعی‌اند، استقلال معنایی ندارند، به ساخت دستوری جمله کمک می‌کنند، چندان در معنای شناختی آن شرکت ندارند، به طبقهٔ بسته تعلق دارند و معمولاً استقلال صرفی نیز ندارند.

آن‌ها می‌افزایند که دستوری-شدگی حاصل خلاقیت یا توانایی حل مسئلهٔ انسانی است. برای ایجاد صورت زبانی جدید برای یک مفهوم دستوری، سخن‌گویان حوزه‌های انتزاعی را بر اساس حوزه‌های عینی مفهوم‌سازی می‌کنند، و این همان اصل بنیادی استعارهٔ مفهومی در زبان‌شناسی شناختی است (لیکاف و جانسون 1990).

(هاینه و دیگران (1991: 46) معتقدند که حوزه‌های عینی (یا مقصد) در دستوری-شدگی معمولاً اشیاء عینی، فرایندها یا مکان‌ها هستند؛ مانند اعضای بدن؛ افعالی که به فرایندی فیزیکی اشاره دارند، مثل رفتن و نشستن؛ و افعالی که فعالیت‌های اصلی انسان را نشان می‌دهند، مانند: ساختن، کردن، داشتن و گفتن. آن‌ها سلسله-مراتبی از حوزه‌ها را برای دستوری شدگی برمی‌شمارند که از راست به چپ از میزان عینی بودن آن‌ها کاسته می‌شود:

شخص(اجزای بدن)> شیء> فعالیت و وضعیت> مکان> زمان> کیفیت

بر این اساس، می‌توان از مفاهیم عینی‌تر در این سلسله‌مراتب برای نشان دادن مراتب انتزاعی‌تر به صورت استعاری بهره برد. مثلاً برای نشان دادن حوزهٔ زمان که انتزاعی است می‌توان از حوزهٔ مکان بهره برد. این دیدگاه در راستای یک‌سویگی دستوری-شدگی نیز هست. پس بر این اساس، بسط استعاری در دستوری-شدگی یعنی رفتن از یک حوزهٔ عینی‌تر به سمت حوزهٔ انتزاعی‌تر. مثلاً در استعارهٔ «زمان مکان

است»، حوزه انتزاعی زمان است که بر اساس حوزه عینی‌تر مکان، صورت‌بندی می‌شود. به این ترتیب در انگلیسی *be going to* که به مفهومی مکانی اشاره داشته است، برای بیان مفهوم زمانی آینده نیز به کار می‌رود.

در بخش بعد، با استفاده از مواردی از دستوری-شدگی در زبان فارسی، سعی خواهیم کرد نحوۀ کارکرد بسط استعاری را در این فرایند نشان دهیم.

3- نقش بسط استعاری در دستوری-شدگی در زبان فارسی

یکی از پرکاربردترین موارد بسط استعاری در دستوری-شدگی در بسیاری از زبان‌های جهان، و از جمله فارسی، ساخته شدن حروف اضافه (پیش/ پس اضافه‌ها) از نام اعضای بدن است. بر اساس طیف بسط استعاری، اعضای بدن در عینی‌ترین حوزه قرار دارند، زیرا انسان اولین شناخت را از بدن خود به دست می‌آورد. در معنی شناسی شناختی ساختار معنایی همان ساختار مفهومی است و یکی از اصول معنی شناسی شناختی این است که ساختار مفهومی[1] جسمی شده[2] است. یعنی بر اساس رابطۀ جسم با محیط اطراف، هر شخص به ادراکی دست می‌یابد که حاصل این تعامل است. به عنوان مثال جملات (2) را در نظر بگیرید.

(2)الف. علی تو دردسر افتاده.

ب. مریض تو کما رفته.

ج. مریض از کما درآمده.

د. دوستم رفته تو فکر.

در این جملات مفاهیم انتزاعی مانند دردسر و *کما* طوری مفهوم‌سازی شده‌اند که گویا دارای حجم[3] هستند و می‌توان داخل آن‌ها شد یا از آن‌ها بیرون آمد. در واقعیت، مفاهیم عینی که انسان آن را دارای حجم می‌داند وجود دارد. فرض کنید داخل اتاقی گیر کرده‌اید که قفل شده است. در آن صورت خود را داخل حجمی می‌دانید که نمی‌توان بدون باز شدن در از آن خارج شد. از نظر زبان‌شناسان شناختی درک جملاتی مانند جمله (2) که به مفاهیمی انتزاعی اشاره دارند، بر اساس درک واقعیت‌های عینی صورت می‌پذیرد؛ یعنی اگر انسان درکی جسمی شده (عینی) از حجم نداشته باشد،

---

[1].conceptual structure
[2].embodied
[3].containment

جملاتی مانند جملات (2) را ادا یا درک نخواهد کرد. در واقع حجم، یک طرحوارۀای تصویری[1] است که در آن تجربه جسمی باعث درک معنی می‌شود. لیکاف (1987) بیان می‌کند که درک معانی جمله (1) بر اساس فرافکنی استعاری‌ای صورت می‌پذیرد که در آن طرحوارۀ تصوری حجم به حوزه‌های مفهومی انتزاعی، مانند حالت کشیده می‌شود. نتیجۀ این امر استعارۀ مفهومی[2] «حالت‌ها حجم هستند» می‌شود. یعنی با استفاده از حوزۀ عینی حجم، می‌توان درباره حوزۀ انتزاعی حالت صحبت کرد. بر این اساس درک ما از حجم جسمی شده است، اما این درک جسمی می‌تواند به حوزه‌های انتزاعی نیز فرافکنی شود. پس ساختار مفهومی جسمی شده است.

3-1- دستوری شدگی نام‌های اعضای بدن

استاجی (1386) به مواردی از تبدیل اعضای بدن به حروف اضافه اشاره کرده است. البته مواردی را که وی ذکر می‌کند جامع نیست و همۀ حروف اضافه‌ای را که در اصل عضو بدن بوده‌اند در برنمی‌گیرد. وی تنها به «روی»، «پشت»، «پهلو»، «میان»، «کمر»، «بغل»، و «سر» اشاره می‌کند. در فارسی امروز بسیاری از نام‌های مخصوص اعضای بدن کاربرد دوگانه دارند. یعنی هم معنای واژگانی دارند هم معنای دستوری (حرف اضافه). محققان برای اشاره به این کاربرد دوگانه (یعنی استفاده به عنوان یک کلمۀ واژگانی و دستوری) از اصطلاح واگرایی[3] استفاده می‌کنند. واگرایی از اصول دستوری‌شدگی به حساب می‌آید و می‌تواند به ما در شناسایی موارد دستوری‌شدگی کمک کند (رک. هوپر-هاپر 1991؛ نغز-گوی-کهن 1389). در این‌جا علاوه بر مواردی که استاجی ارائه کرده، فهرست کامل‌تری از اعضای بدن که تبدیل به حرف اضافه شده‌اند به دست داده شده است. در استخراج این کلمات اکثراً از *فرهنگ فارسی عامیانۀ* ابوالحسن نجفی(1378) استفاده شده است. نکتۀ قابل توجه این است که اعضای بدن، اول به صورت حرف اضافۀ مکانی در می‌آیند و سپس با توسیع معنایی تبدیل به حرف اضافۀ زمانی می‌شوند. این ویژگی هم‌راستا با طیف بسط استعاری در دستوری‌شدگی است که در بخش قبل ذکر شد. چون حوزۀ مکان از حوزۀ زمان عینی‌تر است، اصل بر این است

---
[1].image schema
[2].conceptual metaphor
[3].divergence

که زمان را بر اساس مکان صورت‌بندی کرد. البته الزاماً همهٔ اعضای بدن به صورت حرف اضافه در نمی‌آیند و آن‌هایی هم که به صورت حرف اضافهٔ مکانی در می‌آیند، حتماً تبدیل به حرف اضافهٔ زمانی نمی‌شوند. در زیر ابتدا به فهرست اعضای بدنی که در فارسی تنها به صورت پیش اضافهٔ مکانی در آمده‌اند، اشاره می‌کنیم:

- شانه:

این کلمه به صورت حرف اضافه در عباراتی چون «شانهٔ جاده» و « شانه خاکی» به کار می‌رود.

او را گذاشتند شانهٔ دیوار کشتند.

-سینه:

سینه نیز به صورت حرف اضافه در آمده است و در معنی «در (جایی که دارای سطح وسیع باشد)»؛ «چسبیده به؛ در برابر» به کار می‌رود:

یک ماه یک ماه سینهٔ بیابان‌ها، توی گردنه‌ها، خودم را پاره کردم تا نان زن و بچه‌ام را در بیاورم.

رسول سینهٔ دیوار ایستاده بود.

قدم به قدم، سینهٔ آفتاب، مردی افتاده بود، پوست و استخوان، با شکم بادکرده.

کلمهٔ مرکب سینه-کش نیز به عنوان پیش-اضافه کاربرد دارد. این کلمه در این کاربرد به معنای «در برابر، در میان» است:

دوازده کندوی تازه را ... گذاشت سینه کش آفتاب که خشک بشود.

سینه کش آفتاب لمیده بود.

یک سیل ارنعوتی از سینه کش کوه تنوره کشید.

-لب:

کلمهٔ «لب» در کاربرد پیش-اضافه‌ای خود در معنای «بالای، روی، کنار» مورد استفاده قرار می‌گیرد:

زنی زیر باران، لب حوض، بچه‌اش را می‌شوید.

آفتاب لب بام رسیده بود که معامله تمام شد.

-دهن / دهان:

این کلمه در اصطلاح زیر معنای مکانی دارد:

دستوری که رادیو داده بود **دهن به دهن** گشت (دهن به دهن گشتن: پراکنده شدن).

-دهنه:

«دهنه» / « دهانه» که مشتق از کلمهٔ «دهن/دهان» هستند به عنوان حرف اضافهٔ مکانی در معنای «مدخل، ورودی، محل ورود به جایی» مورد استفاده قرار می‌گیرند:

رجب علی خان نوّاب توی دهنهٔ سبزه میدان چند تا عطّاری و عمده‌فروشی داشت.

-گوش:

این کلمه در ترکیباتی معنای مکانی به خود گرفته است:

توی محکمه می‌بیند **گوش تا گوش** مریض نشسته است. (گوش‌تاگوش: «سرتاسر، از این سر تا آن سر»)

صداهای دور دست خفیف **به گوش می‌رسد**.

-ناف:

این کلمه در معنای «مرکز یا وسط یا میان چیزی» به عنوان حرف اضافه به کار می‌رود:

ما مال ناف تهرانیم.

از آن بچهٔ تخس و پابرهنه، مال ناف بازارچه، امشب خبری نبود.

- پهلو:

«پهلو(ی)» در مقام حرف اضافه به کار می‌رود. در این کاربرد این کلمه به معنای «در کنار» یا «نزد» است:

پهلوی من نشسته بود.

فراش را صدا زدم که آب برایش ببرد و حالش که جا آمد بیاوردش پهلوی من.

-شکم:

از این عضو بدن نیز در مقام پیش‌-اضافه در معنای «میان یا درون جایی» کاربرد دارد:

کلوخ‌های ناتراشیده و بزرگی که سر هر پیچ، به ارتفاع کمر انسان، در شکم دیوارهای کاه‌گلی، معلوم نبود برای چه کار گذاشته بودند.

تو جاده یک زانتیا اومد تو شکم ما.

-کمر:

«کمر» در کاربرد پیش اضافه به معنای «وسط، میان طول یا ارتفاع چیزی» است:

همان-طور که دهانهٔ اسب را به دست داشت، تا کمر کوچه آمد.

کلمهٔ مرکب «کمرکش» نیز در مقام پیش‌اضافه به معنای در «وسط» در فارسی امروز کاربرد دارد:

کمرکش راه، چشمم به جمعیتی افتاد که سر به هوا داشتند و چیزی را در آسمان به هم نشان می‌دانند.

-قلب:

این کلمه به عنوان پیش اضافه در *فرهنگ فارسی عامیانه* ثبت نشده است، ولی در گفتار و نوشتار به عنوان حرف اضافه در معنای «مرکز» کاربرد دارد:

سربازان تا قلب دشمن تاختند.

-بغل:

«آغوش، میان دو دست و سینه»

هرچه قرار بود به من بدهد توی بغلش بود و خیلی هم گنده بود.

« جایی در فاصلهٔ نزدیک، نزدیکی»

همین بغل من یک کالسکهٔ نعش کش دارم.

«کنار، گوشه، پهلو»

آغامحمدخان که یک الف از بغلِ خربزه‌اش در آورده بودند فهمید و گفت: بگذار شب جمعه‌ای بگذرد صبح خودم شقه‌اش می‌کنم.

«بغل. (حرف اضافه) در کنار، نزدیک، چسبیده به (مترادف: پهلوی، تنگِ)»

کندوهای تازه را ... بغل کندوهای قدیمی می‌گذاشت.

این جوان کافر شده، باید اذان بغل گوشش بخوانند و توبه بکند.

بغل دیوار، از این سر تا آن سر، داربست مو بود.

«بغل دستِ» به معنی در کنار، پهلوی (مترادف: وردست):

رئیس پاسگاه روی بولدوزر نشسته بود، بغل دست راننده.

مخدّه‌ای بغل دست خودش برای میرزا اسدالله گذاشته بود.

«بغل گوشِ» در معنای (حرف اضافهٔ مرکب) در جوار، کاملاً نزدیک.

آخر مایه ننگ و روسیاهی ما نیست که بیایند بغل گوش مسجد سینما بسازند؟

بغلِ گوشِ مأمورین امینه، آن هم روز روشن، ده نفر را می‌کشند.

مثال‌های بالا نشان می‌دهد چگونه نام اعضای بدن، به عنوان عینی‌ترین حوزهٔ شناختی انسان، با بسط استعاری به نشانهٔ مکان تبدیل شده‌اند. همان‌گونه که قبلاً ذکر

شد، در زبان فارسی هیچ پیش‌اضافه‌ای نیست که از اعضای بدن به وجود آمده باشد و تنها معنای زمانی داشته باشد. به عبارتی، این بسط ابتدا به حوزهٔ مکان و سپس به حوزهٔ انتزاعی زمان متصل می‌شود. در ادامه فهرست اعضای بدنی که در فارسی به صورت پیش اضافهٔ مکانی و زمانی در آمده‌اند، آورده می‌شود:

-سر:

«سر» در زبان فارسی معنای مکانی/جهتی پیدا کرده است:

غروب‌ها سر درخت‌ها از کلاغ سیاه می‌شد.

از این سر جوب سُر می‌خوردیم تا آن سر.

رفته بودم سر دیوار.

«سر» در معنای زمانی:

اگر سایهٔ کسی به دیوار سر نداشته باشد تا سر سال می‌میرد.

سر شب.

اصطلاح سراسر/سرتاسر نیز هم برای مکان و هم زمان به کار می‌رود:

سراسر ایران غرق در شرور و شادمانی است.

سراسر شب باید بیدار ماند و در نماز و عبادت کوشید.

- پشت:

«پشت» در نقش پیش اضافه به معنی «در عقب، در پس؛ به دنبال، از پی» است:

پشت فرمان ماشینش نشسته است و می‌راند.

خبر پشت خبر می‌آمد و دهن به دهن می‌گشت.

همان‌طور که می‌بینیم، «پشت» در جملهٔ دوم معنای زمانی پیدا کرده است. در اصطلاحات زیر نیز می‌توان معنای زمانی «پشت» را مشاهده کرد:

خاطرت جمع جمع باشد، من پشت پای شما بر می‌گردم اداره.

بچه‌ها پشت سر هم، آرام و بردبار، به طرف کلاس‌ها راه افتادند.

من را زد و چنان زد که دو روز بعدش اصلاً تکان نخوردم و ده روز هم پشتش خوابیدم.

دو لیوان آب پشت هم نوشید.

- پا(ی):

پا(ی) در مقام پیش اضافهٔ مکانی در معنای «در پایین، بر بالین، در کنار و جز آن» به کار می‌رود:

سر بی‌گناه پای دار می‌رود بالای دار نمی‌رود.

دو شب و دو روز پای مردهٔ او کشیک داد.

پای درخت خوابیدیم.

از این کلمه در معنای زمانی نیز استفاده می‌شود:

به روی کسی تیر در کرده بود و رفته بود پای اعدام (در این جمله پای به معنای «نزدیک» زمانی است).

کاربرد زمانی را می‌توان در اصطلاحات زیر نیز مشاهده کرد:

من را ببین که به پای تو دارم پیر می‌شوم (کنایه از زندگی مشترک طولانی).

چون پایش لب گور بود نمی‌خواست مشغول ذمه بمیرد (کنایه از عمر نزدیک به پایان بودن).

حاضر است همراه شما تا پای مرگ برود.

زن پا به‌زا که دردش می‌گرفت او را در رختخوابی که به دست یک زن یک‌بخته برایش گسترده بودند می‌خواباندند.

مردها پا به سن می‌گذارند، مخصوصاً اگر بچه نداشته باشند.

ممکن است دخترش روزی خانه‌اش را ترک کند و پیرمرد پا به گور را تنها و بی‌کس بگذارد و برود.

زنت پا به ماه است.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که چگونه نام اعضای بدن به نشانهٔ مکان یا زمان تبدیل شده‌اند. البته مواردی از نام اعضای از بدن نیز یافت می‌شود که به صورت پیش اضافه درآمده‌اند، ولی نه معنای زمانی دارند و نه مکانی؛ بلکه کیفیتی را نشان می‌دهند. دو نمونهٔ زیر در زبان فارسی نشان می‌دهد که چگونه دو مفهوم انتزاعی «شباهت» و «مسئولیت» با استفاده از نام اعضای بدن نشان داده می‌شوند. این تغییر نیز در راستای بسط استعاری صورت می‌گیرد.

-شکل:

«شکل» در معنای «صورت، قیافه و وضعیت فیزیکی بدن» است. این کلمه به صورت پیش‌اضافه در معنای «شبیه، مشابه و مانند» به کار می‌رود:

پیرمردی مازندرانی که سخت شکل نیماست و بد خوراکی او را دارد... با همهٔ پیریش عین یک بچه می‌ماند.

-گردن:

این کلمه به صورت حرف اضافه درآمده است و در معنای «به عهدهٔ، به مسئولیت، بر ذمّهٔ» است:

از شما چه پنهان گردن آن‌ها که می‌گویند.

لابد می‌خواهند خرج سوم و هفتم را بگذارند گردن میرزا فرج اللّه؟

تا اینجا مواردی از دستوری-شدگیِ نام اعضای بدن مطرح شد، که عناصر این حوزهٔ عینی را به حوزه‌های انتزاعی‌تر مکان، زمان و کیفیت بسط می‌داد. این یافته‌ها مؤید دیدگاه هاینه و دیگران است که در بخش (2) معرفی شد. خاطرنشان می‌گردد، در تمامی این موارد نمی‌توان در جهت عکس طیف استعاری حرکت کرد؛ یعنی موردی را یافت که مثلاً عنصری که از ابتدا نشانه زمان بوده است، به نامی از اعضای بدن تبدیل شده باشد. اکنون در ادامه نمونه‌هایی می‌آوریم که در آن‌ها فعل اصلی که ناظر بر وضعیت یا فعالیت بدنی است به فعل کمکی تبدیل شده است. به عبارتی در طیف استعاری عناصری از حوزه فعالیت، بسط استعاری پیدا کرده و حوزه کیفیت را که انتزاعی‌ترین حوزه است نشان می‌دهند.

3-2- دستوری شدگی افعال

در این بخش به فرایند دستوری شدگی افعال از طریق بسط استعاری می‌پردازیم.

-ایستادن:

در تاجیکی که از گونه‌های زبان فارسی جدید به شمار می‌رود از فعل «ایستادن/استاده» «istodan/ist» برای نشان دادن نمود مستمر در زمان حال و گذشته استفاده می‌شود (رک.پیری2005: 223-226، مثال‌های زیر نیز برگرفته از همین منبع است):

کرده ایستاده‌ام. "می‌کنم."

رفته ایستاده‌ام. " (دارم) می‌روم."

بچه‌ها بازی کرده ایستاده‌اند. "بچه‌ها (دارند) بازی می‌کنند."

دید که همشیره در پهلویش خندیده ایستاده است. "دید که خواهر(ش) کنار او دارد می‌خندد"

نورعلی اسپش را به میخ بسته ایستاده بود که حاجی عمر نمایان شد." نورعلی داشت اسبش را به میخ می‌بست که حاجی عمر نمایان شد."

وقتی من به خانه آمدم، زنم خوراک شام پخته ایستاده بود. "وقتی به خانه رسیدم همسرم داشت غذا می‌پخت."

در کوچه رفیقم را دیدم که با دختری صحبت کرده ایستاده بود. " در خیابان دوستم را دیدم که داشت با دختری صحبت می‌کرد."

تا آمدن شما من کار کرده می‌ایستم. " تا زمانی که شما به اینجا برسید من کار می-کنم."

در متون قدیم فارسی حداقل تا قرن هفتم هجری گاهی از فعل ایستادن برای بیان نمود شروعی استفاده شده است:

شیخ باسر سماع شد و نعره فرا زدن ایستاد (میهنی 1388: 140).

دسته‌ای دیگر از افعال قاموسی که امکان دستوری شدگی بالایی دارند، افعال حرکتی با معنای عام و بسامد وقوع بالا هستند. این افعال نیز که در طیف بسط استعاری در حوزۀ فعالیت قرار می‌گیرند، دستوری‌شده و حوزۀ انتزاعی کیفیت را نشان می‌دهند. مثلاً در تاریخ زبان فارسی افعالی که به معنای «آمدن» و «رفتن» بوده‌اند، دستوری شده و به عنوان فعل کمکی مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

-آمدن:

در تاریخ زبان فارسی از این فعل به عنوان فعل کمکی در ساخت مجهول استفاده شده است:

این قصه از بهر آن گفته می‌آید تا بدانی که این ذوالقرنین که بود (افشار 1346: 5).

از آن سبب تصور را علم نخستین خوانند که نخست هویّت و چیز بودن چیز دانسته آید (مینوی1337: 481).

و قوافی بر انواعت جنانک در قسم قوافی شرح داده آیذ (قیس الرّازی: 31).

و در هر اصلی بابی نهاده می‌آید (نجم رازی1352: 29).

آن لفظ هم بتازی یاد کرده آمد تا از تکلف دورتر باشد (جرجانی 1344: 3).

فعل «آمدن» دیگر در این کاربرد، مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و جای آن را فعل کمکی «شدن» گرفته است.

شدن

فعل کمکی «شدن» در اصل به معنای "رفتن" بوده است. این معنا هنوز در اصطلاح «آمد و شد» بر جای مانده است. همچنان که می‌دانیم از این فعل در ساخت مجهول استفاده می‌شود:

در جنگ عراق و آمریکا عدهٔ زیادی کشته شدند.

نمونهٔ دیگری از بسط استعاری از حوزهٔ فعالیت و وضعیت به حوزهٔ کیفیت دستوری شدگی فعل «داشتن» و تبدیل آن به فعل کمکی است.

-داشتن:

فعل «داشتن» در زبان‌های زیادی تبدیل به فعل کمکی شده، و نقش‌های متفاوتی پیدا کرده است. این نقش‌ها الزاماً در زبان‌های جهان همیشه با هم هم‌پوشی کامل ندارد. مثلاً در زبان فارسی، علاوه بر کاربرد فعل «داشتن» در مقام فعل اصلی (به معنای مالک چیزی بودن)، از این فعل در دو مورد دیگر نیز استفاده می‌شود:

کاربرد	مثال
1. در مقام فعل اصلی.	یک سبد میوه دارد.
2. به عنوان فعل کمکی برای بیان نمود مستمر.	داریم درس می‌خوانیم. داشتم درس می‌خواندم که زنگ زد.
3. در مقام فعل کمکی برای بیان نمود تقریب[1]، یعنی کاری که در شرف وقوع است، یا در شرف وقوع بوده ولی اتفاق نیفتاده است.	نردبان را سفت نگهدار، دارم می‌افتم. داریم می‌رویم. خبر بدی بهم داد، داشتم سکته می‌کردم.

کاربردهای فعل «داشتن» در زبان فارسی با کاربردهای این فعل در بسیاری از زبان‌های دیگر چه زبان‌های ایرانی و چه غیر ایرانی هم-پوشی چندانی ندارد. مثلاً در بعضی زبان‌های ایرانی (چه شرقی و چه غربی) از فعل کمکی «داشتن» (مانند زبان انگلیسی) برای ساخت ماضی نقلی استفاده می‌گردد. قریب (1383) به کاربرد این فعل در زبان سغدی که جزء زبان‌های ایرانی شرقی است، اشاره می‌کند و مثال‌هایی نیز از

---

[1] .proximative

سایر زبان‌های ایرانی غربی نو ارائه می‌کند که از فعل داشتن برای گذشتهٔ نقلی استفاده شده است. در این‌جا دو مثال از سغدی را از همین منبع می‌آوریم (قریب 1383) :

witu δārām دیده‌ام

patyušt-w δārēm شنیده‌ایم.

همین کاربرد را در گویش گیلکی می‌توانیم مشاهده کنیم (پور هادی 1387: 55):

buxurdə dârə خورده است.

bušo dârəm. رفته‌ام

buxurdə dâštim خورده بوده‌ام[کذا، خورده بودم]

bišnâvəstə dâštim شنیده داشتم [کذا، شنیده بودم]

4- نتیجه

زبان‌شناسی شناختی دیدگاهی است که نگاه متفاوتی به پدیده‌های زبانی دارد. اگرچه ریشه این دیدگاه در بررسی‌های معنایی شکل گرفته، امّا اندک‌اندک به تمام حوزه‌های زبانی راه یافته است. در این مقاله به بررسی دستوری-شدگی در زبان فارسی از این دیدگاه پرداختیم. داده‌های فارسی نشان می‌دهد که بسط استعاری نقش مهمی در ایجاد ابزار دستوری دارد. سلسله مراتب بسط استعاری که در این مقاله از آن استفاده شد، پیامدهای جالبی در ارتباط با داده‌های زبان فارسی دارد. یک‌سویه بودن در تغییرات معنایی دستوری-شدگی حائز اهمیت است، یعنی تغییرات معنایی فوق به صورت یک‌سویه اتفاق می‌افتد و این یک‌سویگی حرکت از حوزهٔ عینی به سمت حوزهٔ انتزاعی‌تر است. یعنی مفاهیم موجود در حوزهٔ انتزاعی (مانند زمان)، بر اساس مفاهیم حوزه‌های عینی‌تر (مانند مکان یا نام اندام بدن) شکل می‌گیرند. به همین دلیل نشانه‌ای نداریم که بر اساس آن حرف اضافهٔ زمانی به مکانی تبدیل شده باشد، چون حوزه زمان از مکان انتزاعی‌تر است و این امر باعث نقض اصل یک‌سویگی می‌شود.

منابع

افشار، ایرج [به کوشش] (1346). *اسکندر نامه، روایت فارسی کالیستنس دروغین*. تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

استاجی، اعظم (1386). پیدایش حروف اضافه از نام اندام‌های بدن. دستور، *ویژه‌نامه نامهٔ فرهنگستان* 3: 40-51.

پور هادی، مسعود (1387). *زبان گیلکی*. رشت: فرهنگ ایلیا

جرجانی، اسمعیل بن حسن (1344). *ذخیرهٔ خوارزمشاهی*. جلد اول. به کوشش محمدتقی دانش پژوه و ایرج افشار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

راسخ‌مهند، محمد (1384) زبانشناسی شناختی. *مجله زبانشناسی*، 40 : 77-92

راسخ‌مهند، محمد (1386) اصول و مفاهیم بنیادی زبانشناسی شناختی، *بخارا*. 63: 172-191.

قریب، بدرالزمان (1383). گذشته نقلی و بعید متعدی در سغدی و شباهت آن‌ها با برخی گویش‌های ایرانی نو. ترجمهٔ میترا فریدی. *گویش شناسی، ضمیمهٔ نامهٔ فرهنگستان*، 2، 54-65.

قیس الرّازی، شمس الدین محمد [بی تا]. *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. به تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه قدیمی و تصحیح مدرس رضوی. تهران: کتابفروشی تهران.

مینوی، مجتبی و مهدوی، یحیی [به تصحیح و اهتمام] (1337). *مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی*. جلد دوم، مشتمل بر پنج رساله و تقریرات و مکاتیب و اشعار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

میهنی، محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید (1388). *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات آگه.

نجفی، ابوالحسن (1378). *فرهنگ فارسی عامیانه*. دو جلد. تهران: انتشارات نیلوفر.

نجم رازی (1352). *مرصادالعباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.

نغزگوی‌کهن، مهرداد (1387 الف). دستوری شدگی و دستوری زدایی، فرایندهایی مستقل و موازی، *زبان و زبان‌شناسی* (مجله انجمن زبان‌شناسی ایران) 8، 1-13.

نغزگوی‌کهن، مهرداد (1387 ب). بررسی فرایند دستوری شدگی در فارسی جدید، دستور، *ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان*، ش 4، 3-24.

نغزگوی‌کهن، مهرداد (1389). چگونگی شناسایی موارد دستوری شدگی، مجلهٔ *پژوهش‌هایی زبان و ادبیات تطبیقی*،2، 149-165.

Formatted: Font: Not Italic, Complex Script Font: Not Italic

Formatted: Font: Italic, Complex Script Font: Italic

Croft, W. 2003 *Typology and universals*. Cambridge: Cambridge University Press.

Evans, Vyvyan and M. Green .2006. *An introduction to cognitive linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Heine, Bernd .1997 *Cognitive foundations of grammar*. Oxford: Oxford University Press.

Heine, Bernd, Ulrike Claudi and Friederike Hünnemeyer. 1991 . *Grammaticalization:A Conceptual framework* .Chicago : Chicago University Press.

Hopper,P.J.and E.Traugott.2003.*Grammaticalization*.Cambridge: Cambridge University Press.

Lakoff, G. 1987. *Women, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind.* Chicago: Chicago University Press.

Lakoff, G. and M. Johnson. 1980. *Metaphors we live by*. Chicago: Chicago University Press.

Perry, John R. 2005. *A Tajik Persian reference grammar*. Leiden. Boston: Brill.

Ungerer, Hans-Jorg and Friedrich Schmid .1996. *An introduction to cognitive linguistics*. London: Longman.

